

تحلیل ساختاری طرح داستان کاموس کشانی بر اساس الگوی روایی تزوتان تودوروف



صنم جباری، روح... هادی

چکیده:

شاهنامه فردوسی بزرگ ترین اثر حماسی ادب پارسی است که شالوده آن بر اساس داستان هایی است که می توان آن ها را از لحاظ عناصر درون متنی و کشف الگوی ارتباط آن ها، از جهت دریافت شایسته تر ماهیت ادبیات، مورد بررسی قرار داد. روایت شناسان ساختار گرا از جمله « تزوتان تودوروف » با ابداع نظام های مبتنی بر نمایش شکل واره ای برای روایت داستانی، هر یک طرحی بر پایه واحدهای کمینه روایت و ارتباط آنها با یکدیگر بیان می کنند. وجود طرحی منسجم در داستان های شاهنامه این طرفیت را ایجاد کرده است که آن ها را با آرای ساختار گرایانی چون تزوتان تودوروف در حوزه روایت بررسی کرد. تودوروف برای بررسی روایت ها سه نمود

کلید واژه ها: داستان کاموس کشانی، ساختار روایت، طرح، تودوروف

نحوی، کلامی و معنایی قائل است. در این مقاله ساختار طرح داستان کاموس کشانی به عنوان مهم ترین عنصر درون متنی با تکیه بر الگوی ساختاری «تزو تان تو دورف»، از حیث نمود نحوی بررسی شده است. دستاوردی که بیشتر در این تحقیق رخ نموده است، عبارت است از این که طرح داستان کاموس کشانی در اوج انسجام و تناسبات ساختاری خود، قابل انطباق با الگوی ساختاری تو دوروف است. روش تحقیق در این مقاله کتابخانه ای تحلیلی است.

۱. مقدمه:

نگاه ساختاری به ادبیات روایی نظیر رمان، داستان کوتاه، حماسه و داستان های پریان به سبب بررسی عناصر درون متنی و کشف الگوی پیوند میان آنهاست. گروهی از منتقدین ساختارگرا با تکیه بر نظریات زبان شناسانه فردینان دوسوسور به فرم های روایی و بررسی واحدهای روایی و قوانین ترکیب آن ها پرداختند. از جمله تزوتان تو دوروف، گریماس، رولان بارت و ولادیمیر پراپ که با ابداع نظریه های مبتنی بر نمایش شکل واره ای برای روایت هر یک طرحی پیشنهاد می کند.

اولین مطالعات منظم ساختار روایت در سال ۱۹۲۸ توسط ولادیمیر پراپ آغاز شد. او داستان های پریان را مورد بررسی قرار داد و در این بررسی دو مفهوم نقش و عمل را معرفی کرد. بعدها تو دوروف در سال ۱۹۶۹ کوشید با استفاده از نظریات سوسور نظریه جدیدی برای تحلیل طرح داستان ارائه دهد. تو دوروف مقایسه ای بین واحدهای ساختاری روایت و واحدهای ساختاری زبان انجام می دهد.

وی برای تحلیل روایت داستانی سه نمود قائل است؛ نمود معنایی، کلامی و نحوی. تو دوروف در قسمت نمود نحوی سه نوع واحد روایی گزاره، پیرفت و متن را مطرح می کند.

کمینه روایت را گزاره می داند که گروهی از گزاره ها پیرفت را به وجود می آورند و پیرفت پایه ای از پنج گزاره تشکیل می شود که ناظر به وضعیت معینی است؛ تعادل، قهر، از میان رفتن تعادل، قهر، تعادل.

میزان انسجام ساختاری اثری چون شاهنامه فردوسی در چگونگی پیوند اجزا و عناصر آن و درجه ارتباط و هماهنگی عناصر با ساختار کلی این اثر نمایان است؛ شاهنامه به عنوان يك داستان بلند دربر دارندهٔ اپیزودهای تودرتویی است که به دو صورت نمایان می شود: اول آنکه شاهنامه شرح کامل يك دورهٔ اساطیری، پهلوانی و تاریخی است که در ضمن خود رویدادهای بسیاری را جای داده است و از سوی دیگر هر قصه‌ای از شاهنامه به صورت يك مقطع داستانی تجلی می کند که در درون خود اپیزودهای گسسته‌نمای گوناگونی را با کنش های داستانی دربر می گیرد. برای مثال پادشاهی کیخسرو يك مقطع داستانی است و داستان کاموس کوشانی اپیزود گسسته‌نمایی است که در داستان پادشاهی کیخسرو وجود دارد و دارای عناصر و کنش های داستانی مخصوص به خود است اما از لحاظ درونمایه حول محوری مشترك یعنی نبرد خیر و شر می گردند البته این ساختار داستانی شاهنامه به معنای عدم یکپارچگی نیست بلکه هنر فردوسی این است که روایات ملی را يك به يك به صورت شفاهی و کتبی فراهم می آورد و به صورتی یکپارچه و با توجه به تقدم و تأخر زمانی و همچنین ترتیب منطقی (ویژگی های روحی قهرمانان و روابط آن ها با یکدیگر) کنار هم می چیند.

(نک، حمیدیان، ۱۳۸۷: ۱۴۶-۱۴۲)

نکته قابل توجه دیگر، طرح در داستان های شاهنامه است. طرح در داستان های شاهنامه مانند داستان های سنتی فارسی ساده است. حوادث توالی زنجیره ای به دنبال یکدیگر دارند. در واقع طرح داستان ها بسته است با این وجود آنچه شاهنامه را با آثار هم طراز خود در این زمینه متمایز می کند به طور خلاصه موارد زیر است:

- طراحی سنجیده به گونه ای که حوادث و جزئیات با وجود طولانی بودن داستان ها فراموش نمی شود.

- پروراندن کامل اعمال و حوادث

- استواری طرح از منظر سیر آرام و منطقی به نقطهٔ اوج داستان

- شخصیت پردازی های دقیق از قهرمانان و توانایی در طراحی دیالوگ ها.

(نک، همان: ۴۵-۴۰)

با توجه به مطالب ذکر شده هدف از این تحقیق تحلیل ساختاری طرح داستان کاموس کشانی بر اساس الگوی تودوروف از حیث بررسی نمود نحوی می باشد. این بررسی به منظور پاسخ دادن به این سوالات است: آیا طرح داستان کاموس کشانی دارای ساختار روایی مشخصی است؟ اگر این ساختار وجود دارد، دارای چه اجزایی است؟ آیا کشف این ساختار به درک بهتر مفاهیم متن کمک می کند؟ پس از خوانش مکرر و دقت در متن، فرضیه تحقیق بر این پایه قرار گرفته است که طرح داستان کاموس کشانی کاملاً قابل انطباق با الگوی روایی تودوروف است؛ حوادث داستان کاموس کشانی بر اساس زمان خطی داستان، یکی پس از دیگری، در امتداد زمان به وقوع می پیوندند. طرح داستان از دو پیرفت اصلی یا سلسله اصلی و ده پیرفت فرعی تشکیل شده است که حوادث آن به شکل حلقه‌های زنجیر به دنبال یکدیگر آمده‌اند بنابراین در طرح داستان چنین وضعیتی را شاهدیم: تعادل اولیه ← به هم خوردن تعادل و وضعیت ناپایدار ← تعادل مجدد. (وضعیت پایدار تازه‌ای که شکل می گیرد). همچنین گزاره های فعلی و اسمی، ایزودهای گذر و وضعیت نیز مشخص شده اند.

از پژوهش های مرتبط با موضوع مقاله می توان به مقاله های زیر اشاره کرد:

۱. بررسی وجوه روایتی در داستان های سندباد نامه: از لحاظ وجوه روایتی بررسی شده است؛ جنبه های مختلف حاکم بر روابط شخصیت ها را بررسی می کند.
۲. بررسی ساختار روایت در حکایت های بهارستان جامی بر اساس الگوی تزوتان تودوروف: حکایت ها را از لحاظ نمود کلامی و چهار مؤلفه وجه، زمان، دید و لحن بررسی کرده است.
۳. نگاهی ساختار گرایانه به داستان های کاووس: از نظر الگوی روایی پراپ بررسی بررسی شده است.

۴. روایت شناسی مقامات حمیدی بر اساس نظریه تودوروف: مقامه ها را بر اساس الگوی روایی تودوروف بررسی کرده است؛ الگوی روایی مقامه ها را با یکدیگر مقایسه کرده است و سعی دارد به الگوی واحدی برای تفسیر داستان های اخلاقی - تعلیمی برسد. و به جای پیرنگ اغلب کنشگرها و انگیزه اشان را مد نظر داشته است.

۵. تحلیل روایت شناسانه داستان گنبد پیروز هفت پیکر: به بررسی الگوی کنش های طرح داستان پرداخته است؛ با این پژوهش ساختاری سعی در کشف ساختار روایت عرفانی داشته که در این راه از روش تودوروف و گرماس بهره گرفته است.

و...

از جمله مهم ترین کتبی که به بحث در مورد ساختار شاهنامه پرداخته است کتاب درآمدی بر هنر و اندیشه فردوسی اثر دکتر سعید حمیدیان است که در آن ساختار کلی شاهنامه مورد نظر بوده و از تمام داستانها تحلیلی کلی ارائه میکند و به ابعاد دیگر شاهنامه «به غیر از داستان پردازی» از جمله معرفی شخصیت های شاهنامه، جغرافیای مکانهای شاهنامه نیز می پردازد. «نامه ی باستان در بوته ی داستان» نوشته ی اسدا.. جعفری از دیگر کتب نوشته شده در این زمینه است که به داستان پردازی فردوسی از حیث حماسی- اسطوره ای می پردازد. این کتاب نیز داستان خاصی را مد نظر ندارد و به طور کلی ساختار روایی شاهنامه را مورد بررسی قرار داده است. همچنین کتاب «ریخت شناسی قصه های اساطیری و پهلوانی شاهنامه» نوشته ی بهرام جلالی پور از دیگر کتب در این باب است؛ این کتاب مجموعه ای از قصه های اساطیری و پهلوانی را در نظر گرفته و سعی در توضیح این قصه ها بر اساس الگوی پراپ دارد و با رویکردی اساطیری به توصیف کلیاتی در رابطه با داستانها پرداخته است. همان طور که ملاحظه شد درباره داستان کاموس کشانی یا داستان های شاهنامه بخصوص داستان های بلند- بیش از هزار و پانصد بیت- تحقیقی بر اساس الگوی روایی تودوروف که ساختار پیرنگ را بررسی کند، صورت نگرفته است.

منطبق بودن طرح داستان با نظریات روایت شناسان معاصر، از جمله تزوتان تودوروف می تواند نشان دهنده اهمیت شاهنامه از جنبه ای باشد که کمتر مورد توجه بوده است و راه گشای پژوهش های بیشتر در زمینه داستان های شاهنامه از دیدگاه تحلیل ساختاری و پسا ساختارگرایی باشد.

روش کار روش کتابخانه ای است؛ ابتدا با مطالعه کتب نقد ساختاری داستان به خصوص کتاب «بوطیقای ساختارگرا» نوشته تزوتان تودوروف و ترجمه محمد نبوی

به تعریفی دقیق از الگوهای ساختاری و اجزای تشکیل دهنده آن می‌رسیم سپس با رویکردی نقادانه به شرح و تفسیر الگوی ساختاری طرح داستان کاموس کشانی می‌پردازیم.

۲. ساختارگرایی و روایت‌شناسی:

نظریه‌های ادبی معاصر - منظور فرمالیسم و پس از آن - را می‌توان متأثر از پوزیتیویسم در علوم انسانی و به ویژه در زبان‌شناسی و ادبیات دانست. اثبات‌گرایان می‌کوشیدند به همهٔ امور چارچوب علمی دهند و مسائل و پرسش‌های بشر را در چارچوب علمی بررسی کنند. فرمالیسم روس از یک طرف و سوسور از سوی دیگر همین دیدگاه را در مورد ادبیات و زبان‌شناسی به کار بردند. فرمالیسم‌ها به این نتیجه رسیدند که یک شعر از تمهیداتی بهره می‌گیرد که آن را از زبان عادی جدا می‌کند. فردینان دوسوسور را پیش‌گام نظریهٔ ساختارگرا دانسته‌اند؛ تمایز میان گفتار و نوشتار، دال و مدلول، بررسی هم‌زمانی و درزمانی و محورهای هم‌نشینی و جانشینی اولین بار از طرف وی مطرح و به اصطلاحات رایج نقد بدل شد. (امامی، ۱۳۸۵: ۲۳۱) وی زبان را تشکیل شده از دو بخش لانگ (نظام زبانی) و پارول (گفتار) می‌دانست؛ موضوع اصلی زبان‌شناسی باید لانگ یا نظام زبانی باشد که به مطالعهٔ قواعد حاکم بر زبان مثل قواعد صرفی و نحوی که میان همهٔ زبان‌های زنده دنیا مشترک است، می‌پردازد. این بحث در ادبیات اهمیت می‌یابد زیرا در این صورت هیچ اثر ادبی (پارول) با معنایی نخواهیم داشت و وقتی که فهمی از نظام ادبی (لانگ) آن نداشته باشیم. (اسکولز، ۱۳۷۹: ۳۳). سوسور زبان را موضوع اصلی زبان‌شناسی و رابطهٔ میان دال و مدلول را رابطه‌ای قراردادی می‌داند. در واقع کلمه نشانه‌ای است دو جزئی از دال و مدلول؛ دال، صوت، نوشتار یا طرحی است که با مدلول خود که همان تصویر ذهنی است، ارتباطی قراردادی دارد. بنابراین دال‌ها هیچ‌گاه دلالت ذاتی به مدلول ندارند. نکتهٔ اینجاست که بنابر تأکید سوسور مدلول چیزی است مرتبط با کنش ذهنی هر کسی که با نشانه رویارو می‌شود. به این اعتبار نشانه ابزار ارتباط میان دو ذهن متفاوتی است که قصد یا نیت ایجاد ارتباط با یکدیگر را

داشته باشند. (احمدی، ۱۳۷۰: ۱۵)

از این نظرگاه که در ادبیات تأثیری شگفت داشت، ظاهراً پایه عدم تعین آثار ادبی به زمان و مکان خاص از این ویژگی ناشی می‌شود. بحث او درباره محور جانشینی و هم نشینی نیز مورد توجه منتقدان بسیاری قرار گرفت؛ محور هم نشینی بر ترکیب افقی (نحو جمله) و محور جانشینی بر ساختار عمودی جمله (گزینش واژه‌ها) تمرکز دارد. (نک، تودورف، ۱۳۹۲: ۸ و ۹)

تحلیل ساختاری به ویژه بر آثار روایی از دستاوردهای نقد ادبی معاصر است. اصطلاح روایت شناسی اولین بار توسط تزوتان تودورف به کار برده شد. او این اصطلاح را در کتاب بوطیقای خود پیشنهاد کرد و ژرارژنت در سال هزار و نهصد و هشتاد و سه در مقاله سخن تازه روایت داستانی آن را به عنوان مطالعه و مراعات ساختارهای روایت داستانی تعریف کرد. (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۱۱۵۹)

مکاریک در کتاب راهنمای نظریه ادبی روایت شناسی را این گونه تعریف می‌کند: «روایت-شناسی مجموعه‌ای از احکام کلی درباره ژانرهای روایی، نظام حاکم بر روایت و ساختار پیرنگ است.» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۵)

شاید بتوان روایت را ساده ترین بیان متنی دانست که قصه ای را بیان می‌کند و قصه گویی دارد. کلیه متون ادبی که دارای دو خصوصیت وجود قصه و حضور قصه گو است را می‌توان یک متن روایی دانست. (اخوت، ۱۳۷۱: ۳۶)

اولین بار شکل گرایان روس روایت را متشکل از دو بخش دانستند: داستان و پیرنگ؛ بنابراین عقیده آنان داستان، رشته ای از رخدادهاست که براساس توالی زمانی به هم می‌پیوندند و پیرنگ آفرینش هنری رخدادها در متن روایی است. (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۰۱) در واقع نظریه روایتی ساختارگرا از پاره ای قیاس های زبانی مقدماتی آغاز می‌شود و نحوه مدل، اساس قوانین روایتی است. (سلدون، ۱۳۷۲: ۱۰۵)

هدف روایت شناسی ساختارگرا یافتن الگوهای جهان شمول و فراگیر برای بررسی انواع مختلف روایت از حیث ساختار است که با تلاش پژوهش گران برجسته ای چون پراپ، گرماس، ژرارژنت، تزوتان تودورف و کلود برومن و ... تا حدودی به این مهم

دست یافته اند. ولادمیر پراپنخستین روایت شناسی بود که با بررسی انواع مختلف روایت طرحی فراگیر ارائه داد. تحقیقات وی دربارهٔ قصه های عامیانهٔ روسی از مهم ترین پژوهش های ساختارگرایانه دربارهٔ داستان است. او سی و یک نقش ویژه و هفت حوزه عملیات برای نقش های قصه در نظر گرفت. (پراپ ۱۳۶۸، ۱۶۲). ساختارگرایان پس از پراپ کوشیدند با کاستن از سی و یک کارکرد به اصولی و قابل تطبیق با همهٔ آثار ادبی است، دست یابند.

۳. تزوتان تودوروف:

تودوروف در سال ۱۹۳۹ در صوفیهٔ بلغارستان به دنیا آمد. در سال ۱۹۶۳ به فرانسه مهاجرت کرد و تا آخر در آن کشور زندگی کرد. او از جمله برجسته ترین افرادی است که در کانون بررسی های ساختارگرایانهٔ این سده، در فرانسهٔ دههٔ ۶۰ کار نظریه پردازی خود را آغاز کرد و در کنار افرادی چون کلود لوی استروس، میشل فوکو، ژاک لاکان، رولان بارت، آ.ژ. گرماس و دیگران جنبش ساختارگرایی را به اوج زایایی خود رساند. (تودوروف ۱۳۸۲: ۷) تودوروف نقش بسیار مهمی در معرفی و همچنین ترجمهٔ آثار فرمالیست های روسی داشت. روش او بسیار دقیق و نظام دار است. تودوروف به شناخت هر یک از جنبه های تولید سخن ادبی از راه تحلیل مناسبات درونی عناصر ساختاری می پردازد.

مهم ترین اثر او در بررسی ساختار روایت کتاب دستور زبان دکامرون است که در آن الگوی روایت شناسانه مورد نظر خود را بیان کرده است. کوشش او به منظور تدوین یک نظام نحوی جهان شمول برای روایت کاملاً حال و هوای یک نظریهٔ علمی را دارد. (سلدون، ۱۳۷۲: ۱۴۶) از دیگر آثار مهم تودوروف، بوطیقای ساختارگراست که روایتی ساختارگرایانه از نظریهٔ ادبی به دست می دهد و می کوشد تا چارچوب، اصول، مقوله ها و مفاهیم اصلی آن و همچنین نحوهٔ کار بست آن را در بررسی متون ادبی را به طور فشرده به خوانندگان بشناساند. (تودوروف، ۱۳۸۲: ۷) تودوروف در این کتاب نموده های متن را در حیطهٔ تحلیل متن به سه بخش نمود معنایی، نحوی و

کلامی تقسیم می کند که در این میان تأکید بیشتری بر نمود نحوی دارد. نمود معنایی: تحلیل نمود معنایی متن به مفهوم متن می پردازد؛ یکی این که يك متن چگونه معنا دار می شود؟ و دیگر این که متن چه معنایی دارد. نمود کلامی: تودوروف چهار نمود کلامی را معرفی می کند که در واقع مجموعه اطلاعاتی هستند که سخن را به داستان تبدیل می کنند؛ مقوله و جه که به میزان حضور و قایع در متن مربوط می شود، مقوله زمان که به رابطه میان دو خط زمانی مربوط می شود: یکی خط زمانی سخن داستانی (که با ترتیب زنجیره ای حروف بر روی صفحه بازنموده می شود.) و دیگری خط زمانی دنیای داستانی که این يك بسیار پیچیده تر است. آخرین مقوله مقوله دید است که عبارت است از جایی که می توان موضوع را مشاهده کرد و نیز کیفیت این مشاهده (صادق یا کاذب). مقوله چهارم حضور فرآیند گفت کرد در گفته است که در اصطلاح داستانی از آن به عنوان لحن یاد می کنیم. (نک، تودوروف، ۱۳۸۲: ۵۵-۵۶)

۳-۱ الگوی نحوی از دیدگاه تودوروف:

تودوروف مقایسه ای بین واحدهای ساختاری روایت (مانند عناصر شخصیت و پیرنگ) و واحدهای ساختاری زبان (یعنی اجزای سخن و آرایش آن ها در جمله ها و پاراگراف ها) انجام می دهد:

واحدهای روایت ↔ واحدهای زبان ، شخصیت ها ↔ اسامی خاص ،
کنش شخصیت ها ↔ صفت ها، گزاره ها ↔ جمله ها ، توالی ↔ پاراگراف ها
این دستور روایت به تودوروف امکان می دهد که متون ادبی را بر اساس آنچه به نظر وی ویژگی بنیادی آن هاست ، تحلیل کند. هنگامی که گزاره های يك متن کشف شود، انواع کنش ها و ویژگی های تکرار شونده در يك متن و نیز انواع گزاره ها و ارتباط های بین آن ها را می توان دسته بندی کرد. (تایسن، ۱۳۸۲: ۳۶۸-۳۶۹)
وی واحد کمینه روایت را قضیه می داند و پس از تأیید واحد کمینه (قضیه)، دو سطح عالی تر آرا خود را نیز توصیف می کند: سلسله و متن. بنابر اعتقاد وی گروهی از قضایا، سلسله را به وجود می آورند و سلسله پایه ای از پنج قضیه تشکیل می شود که ناظر بر

توصیف نظام معینی است که در هم ریخته دوباره تغییر شکل یافته و سامان گرفته است. لذا این پنج قضیه را می‌توان به شرح زیر مشخص کرد:

- ۱- تعادل اولیه. برای مثال صلح.
- ۲- قهر (۱): نیرویی که تعادل را بر هم می‌زند. دشمن هجوم می‌آورد.
- ۳- از بین رفتن تعادل. جنگ آغاز می‌شود.
- ۴- قهر (۲): نیرویی که برخلاف نیروی اول تعادل را باز می‌گرداند. دشمن شکست می‌خورد.

۵- تعادل ثانوی. صلح و شرایط جدید. (نک، سلدون، ۱۳۷۲: ۱۱۰-۱۱۱)

تودوروف کوچک‌ترین واحد روایی را گزاره می‌نامد و توضیح می‌دهد که گزاره‌ها دو نوع هستند: «گزاره‌ها ممکن است مانند صفت عمل کنند و به وضعیت ایستای امور اشاره داشته باشند (شهریار بودن) یا مانند فعل به گونه‌ای پویا عمل کنند و تخطی از قانون را نشان دهند.» (همان: ۱۴۵) گزاره و زنجیره داستانی مانند جمله و پاراگراف در کلام است.

تودوروف صفات یا ویژگی‌ها را در سه بخش دسته‌بندی می‌کند:

- ۱- وضعیت‌ها: این صفات، ناپایدار و از خوشبختی تا بدبختی را شامل می‌شود.
- ۲- کیفیت‌ها: این صفات در مقایسه با وضعیت‌ها پایدارترند مانند: خوب بودن و بد بودن.

۳- شرایط: شامل ماندگارترین اوصاف هستند مانند: جنسیت، دین و موقعیت اجتماعی. او افعال و کنش‌ها را نیز به سه دسته تقسیم می‌کند:

- ۱- تعدیل کردن: نشانگر تغییر یا دگرگون کردن موقعیتی است.
- ۲- تخطی کردن: نشانگر ارتکاب جرم است.
- ۳- مجازات کردن: کنشی که برای مجازات به کار می‌رود.

پس از این تودوروف نتیجه می‌گیرد که در هر روایت دو نوع اپیزود وجود دارد: یکی اپیزود وضعیت، که موقعیت متعادل اولیه و موقعیت متعادل تازه‌ای را شرح می‌کند که در انتهای روایت ایجاد می‌شود و دیگر اپیزود گذار، که حالت متعادل را

برهم می‌زند. «بنابراین در يك روایت دو نوع ایزود وجود دارد: ایزودهایی که حالتی (متعادل یا نامتعادل) را توصیف می‌کند و ایزودهایی که توصیف‌کننده گذار از يك حالت به حالتی دیگر هستند.» (تودوروف، ۱۳۸۲: ۹۱) همچنین تودوروف معتقد است هنگامی که روایتی شامل چندین پیرفت (سلسله) شد، این پیرفت‌ها می‌تواند به سه شکل در روایت ترکیب شود:

۱- درونه‌گیری: در این روش به جای یکی از پنج قضیه سلسله (پیرفت) اصلی، يك سلسله کامل دیگر قرار می‌گیرد؛ يك سلسله فرعی در دل پیرفت اصلی قرار می‌گیرد رابطه‌ای که میان این پیرفت‌ها وجود دارد، می‌تواند رابطه توصیف علی یا استدلالی، رابطه تقابل و تأخیرانداز باشد. یعنی پیرفتی که داخل پیرفتی دیگر است، رابطه تضاد و تقابل با داستان پیشین دارد یا گاهی برای به تأخیر انداختن يك عمل داستانی است.

۲- زنجیره‌سازی: در زنجیره‌سازی، سلسله‌ها (پیرفت‌ها) مانند حلقه‌های يك زنجیر به طور متوالی از پس یکدیگر قرار می‌گیرند. يك سلسله به طور کامل ذکر می‌شود و سپس سلسله دیگری می‌آید که این پیرفت‌ها ساختارهای همانندی دارند و این همانندی را تقابل موقعیت‌های مکانی زمانی آن‌ها برجسته کرده است.

۳- تناوب: طبق این روش قضایای چندین پی‌رفت درهم تنیده می‌شود؛ گاه گزاره یا قضیه‌ای از سلسله یا پی‌رفت اول پس از گزاره‌ای از پی‌رفت دوم می‌آید. همان‌طور که از این ساختار استفاده زیادی می‌کند. در واقع تناوب ماحصل شکل مکتوب کلام است البته این نکته نیز آشکار است که صورت اصلی ترکیب پیرفت‌ها می‌تواند با یکدیگر درآمیزند. (نک، همان: ۹۳-۹۵)

۴. طرح یا پیرنگ:

طرح یکی از اساسی‌ترین عناصر روایت داستانی و مهم‌ترین جزئی است که در تحلیل‌های ساختارگرایان در زمینه انواع متون روایی به آن پرداخته می‌شود. پیرنگ فقط توالی وقایع نیست بلکه مجموعه سازمان یافته وقایع است. این مجموعه وقایع و حوادث با رابطه علت و معلولی به هم پیوند خورده و با الگو و نقشه‌ای مرتب و مستدل شده‌اند. (میرصادقی، ۱۳۹۲: ۶۴) با این پیش فرض طرح، اساس و پایه روایت

داستانی را به وجود می‌آورد زیرا طرح همان ساختار ناپیدایی است که وقایع داستان را به صورت نامحسوس به هم پیوند می‌دهد البته شایان ذکر است که طرح فقط به شکل داستان مربوط نیست بلکه محتوا را نیز می‌پروراند. به قول شکل‌گرایان روسی فرم (شکل) و محتوا دو روی یک سکه‌اند؛ آنچه محتوا را می‌سازد، شکل است و آنچه شکل را به وجود می‌آورد، محتوا است. در واقع پیرنگی قوی و ماهرانه است، که بتواند حوادث و وقایع درون داستان را روی یک خط سیر تحولی بپروراند. گورکی طرح را چنین تعریف می‌کند: «طرح، پیوندها، تضادها، مهرها و کینه‌ها و روابط انسانی در حالت کلی، در یک کلام، داستان رشد و سازمان یابی این یا آن شخصیت یا تیپ است.» (همان: ۶۵) فورستر در جنبه‌های رمان با مقایسه‌ای که بین داستان و پیرنگ انجام می‌دهد، طرح را به گونه‌ای روشن بیان می‌کند؛ او داستان را نقل رشته‌ای از حوادث تعریف می‌کند که بر حسب توالی زمان ترتیب یافته است؛ همچنین می‌گوید طرح (پیرنگ) نقل حوادث است با تکیه بر موجبیت و روابط علت و معلول (فورستر، ۱۳۸۴: ۱۱۲)

۵. خلاصه داستان:

طوس و سپاه ایران که از تورانیان شکست خورده‌اند و باعث کشته شدن فرود، برادر کیخسرو، شده‌اند سوگوار و پشیمان نزد کیخسرو، شاه ایران، آمده‌اند. اما کیخسرو که از آنان خشمگین است، آنان را از خود می‌راند. سپاه ایران رستم را واسطه قرار می‌دهند تا به نزد کیخسرو رود و شفاعت آنها را بکند. رستم نیز چنین می‌کند و کیخسرو طوس و سپاهیان را می‌بخشد و سپاهی در اختیار طوس قرار می‌دهد تا به جنگ دوباره با تورانیان برود. پیران، وزیر افراسیاب، در گفتگویی با طوس خود را از مرگ سیاوش ناراحت و دردمند نشان می‌دهد، طوس نیز متأثر می‌شود اما پیران قصد دارد بر سپاه ایران شمیخون بزند در نهایت طوس از نیت او آگاه و آماده جنگ می‌شود. جنگ سختی میان دو سپاه در می‌گیرد؛ پیران از جادوگری به نام بازور می‌خواهد که سپاه ایران را افسون کند. با وجود اینکه ایرانیان شکست می‌خورند ولی طوس و

دلاوران ایرانی به پیکار ادامه می دهند. اما نهایتاً مجبور می شوند به کوه هماون پناه برند. پیران از محل اختفای آنها با خبر می شود، کوه هماون می رود و از طوس می خواهد که تسلیم شود اما طوس فریب او را نمی خورد بنابراین سپاه توران تمام راه ها را بر ایرانیان می بندند تا سپاه ایران از گرسنگی به تورانیان پناه آورند. اما طوس از تصمیم آنها آگاه می شود به همراه گیو و رهام به تورانیان شمیخون می زنند و بسیاری از تورانیان را می کشند. جنگ تا هنگام غروب خورشید ادامه می یابد و با آنکه سپاه ایران تلفات زیادی بر تورانیان وارد می کنند اما به محاصره آنان می افتند. کیخسرو که از شکست ایرانیان و پیروزی پیران آگاه می شود از رستم می خواهد که با سپاهی به یاری آنها رود. رستم نیز سپاهی را به فرماندهی فریبرز به سوی کوه هماون روانه می کند، خودش نیز چندی بعد با سپاهش راهی می شود. طوس شبی در خواب سیاوش را می بیند که به او نوید پیروزی می دهد بنابراین شاد و امیدوار دوباره لشکر آرایی می کند. افراسیاب نیز خاقان چین و کاموس کشانی را با سپاهی گران به یاری سپاه پیران می فرستد. روز بعد کاموس لشکر آرایی می کند و به جنگ با سپاه ایران می رود و حریف می طلبد ابتدا گیو به جنگ با کاموس می رود و سپس طوس به یاری گیو می شتابد اما شکست می خورند و به کوه و دشت می گریزند. روز بعد اشکبوس از لشکر توران آواز جنگ می دهد. رهام به جنگ او می رود اما شکست می خورد و می گریزد. رستم که از شکست او خشمگین می شود پیاده به جنگ با اشکبوس می رود و او را می کشد. فردای آن روز لشکر توران و ایران در مقابل یکدیگر قرار می گیرند، این بار کاموس آواز جنگ می دهد تنها الو که نزد رستم جنگاوری آموخته است، جرأت می کند و به جنگ با او می رود اما کاموس او را می کشد. رستم با دلی دردمند از کشته شدن الو به جنگ با کاموس می رود و او را شکست سختی می دهد، به بند می کشد و به میان سپاه ایران می آورد. بدین ترتیب کاموس به سزای اعمالش تباهی که به سپاه ایران رسانده بود می رسد و ایرانیان طعم پیروزی را می چشند البته این پیروزی نهایی نیست. زیرا جنگ میان دو سپاه ادامه دارد.

۶. پیرفت‌ها

بر طبق نظریهٔ تودوروف داستان کاموس کشانی از دو پیرفت اصلی یا پایه تشکیل شده است:

۱-۶ پیرفت اصلی اول:

۱- تعادل آغازین: طوس و سپاه ایران از شکست در برابر تورانیان و کشته شدن فرود، برادر کیخسرو، پشیمان و سوگوار هستند و کیخسرو، شاه ایران، از آنها خشمگین است. همه دل‌پراز درد از بیم شاه

چنان شرمگین نزد شاه آمدند

دو دیده‌پراز خون و تن‌پرگناه

جگر خسته و پرگناه آمدند

(ج ۳/ص ۱۰۶ باب ۲۱-۲۵)

۲- قهر (۱) (نیروی که تعادل را برهم می‌زند): بزرگان سپاه از رستم می‌خواهند که نزد کیخسرو رود و خواهشگری کند تا شاید از گناه آنها درگذرد. کیخسرو به وساطت رستم، طوس و سرداران سپاه را می‌بخشد و سپاه در اختیار طوس قرار می‌دهد تا به جنگ دوباره با تورانیان رود.

بزرگان ایران به ماتم شدند

به پوزش که این بودنی کار بود

دلیران به درگاه رستم شدند

که را بود آهنگ جنگ فرود؟

(همان/ص ۱۰۸ باب ۴۸-۴۹)

و ابیات (ص ۱۰۹ باب ۶۸-۷۱) و (ص ۱۱۲ باب ۱۱۰-۱۱۴) و (ص ۱۰۸-۱۰۹ باب ۵۸-۶۰).

۳- از بین رفتن تعادل: طوس و سپاهیان به جنگ دوباره با تورانیان می‌روند. طوس، پیران را از آمدن سپاه به رود شهد آگاه می‌کند. افراسیاب سپاهی را در اختیار پیران

قرار می‌دهد. ایرانیان و تورانیان جنگ را آغاز می‌کنند؛ ابتدا هومان و ارژنگ به جنگ با طوس می‌آیند اما ارژنگ کشته می‌شود و هومان نیز شکست می‌خورد و پر از خشم و کین می‌گریزد. فردای آن روز جنگ سختی میان سپاه ایران و توران در می‌گیرد.

یکی ابر بست از پی گرد سم
 ز بس جوشن و کاویانی درفش
 تو خورشید گفתי به آب اندرست
 نهاد از بر پیل پیروزه مهد
 هیونی بکردار باد دمان
 که من جنگ را گردن افراخته
 بر آمد خروشیدن گاودم
 شده روی گیتی سراسر بنفش
 سپهر و ستاره به خواب اندرست
 همی رفت از این گونه تا رود شهد
 بشد نزد پیران هم اندر زمان،
 سوی رود شهد آدمم ساخته

(ص ۱۱۲ ب ۱۱۵-۱۲۰)

و ابیات (۱۱۶ ب ۱۲۲-۱۲۴)، (ص ۱۱۷ ب ۱۹۴-۱۹۵)، (ص ۱۲۲ ب ۲۷۰-۲۷۵) و

(ص ۱۲۵ ب ۳۲۱-۳۲۴)

(ص ۱۱۵ ب ۱۵۹-۱۶۰)

۴- قهر ۲: پیران از بازور جادوگر می‌خواهد که سپاه ایران را افسون کند. بازور نیز بر سر آنها برف و باد و سرما می‌فرستد؛ ایرانیان توان جنگ از دست می‌دهند و بسیاری از آنها کشته می‌شوند. بدین ترتیب تورانیان پیروز می‌شوند.
 چنین گفت پیران به افسون پژوه

یکی برف و سرما و بادی دمان
 کز ایدر برو تا سر تیغ کوه
 بدیشان برآور هم اندر زمان

(ص ۱۲۷ ب ۳۵۳ و ۳۵۴)

۵- تعادل ثانوی: سپاه ایران سوگوار کشته شدگان هستند و به کوه هماون می‌گریزند.
 سپه برنشست و بنه برنهاد

چو خورشید تابنده بنمود تاج
 همانا که فرسنگ ده رفته بود

بدچو نزدیک کوه هماون رسی
 وز آن کشته‌گان کرد بسیار یاد
 بگسترد کافور بر تخت ساج،
 بداندیش از ماندگی خفته بود

پراز غم دل و ناچریده لبان

(ص ۱۳۴ ب ۴۵۰-۴۵۳)

۲-۶ پیرفت اصلی دوم:

۱- سپاه ایران عاجز و درمانده در کوه هماون در محاصره تورانیان هستند و پیران
 می‌خواهد که سپاه ایران از سر ناچاری و گرسنگی به آنها پناه آورند. (تا)

بدو گفت پیران که برماست باد

به دست پیاده بیمیچند سر

چو راه علف تنگ شد بر سپاه

همه صد صد آید به زنهار ما

بریشان کنون جای بخشایش ست

نکرده ست با باد کس رزم یاد

شود تیره دیدار پرخاشخر

کسی سنگ خارا ندارد نگاه

از آن پس نجویند پیکار ما
نه هنگام پیکار و آرایش ست

(ص ۱۴۰ ب ۵۵۵-۵۵۹)

۲- کیخسرو از پیروزی پیران و شکست ایرانیان آگاه می‌شود پس از رستم یاری می‌خواهد. رستم سپاهی را به سپهبدی فریب‌رز به سمت کوه هماون روانه می‌کند، خود نیز با سپاهش چندی بعد از او راهی می‌شود. سپاه طوس از آمدن رستم و سپاه فریب‌رز جانی دوباره می‌یابد. از طرفی افراسیاب نیز خاقان چین و کاموس کوشانی را با سپاهی گران به یاری سپاه پیران می‌فرستد. پیران از خاقان می‌خواهد که جنگ را به تعویق بیندازند و به استراحت پردازند. روز بعد نیز خاقان برای شناسایی سپاه ایران، برای جنگ درنگ و تعلل می‌کند و پیران از او می‌خواهد که سه روز دیگر نیز جنگ به تعویق بیفتد. در این فاصله رستم و سپاه فریب‌رز به سپاه طوس می‌پیوندند. (ق ۱) و زآن پس که آمد به خسرو خیر

سپهبد به کوه هماون کشید

که پیران شد از رزم پیروزگر،

ز لشکر بسی گرد شد ناپدید،

(ص ۱۴۵ ب ۶۳۱-۶۳۲)

و ابیات (ص ۱۴۸ ب ۶۸۴-۶۸۷)، (ص ۱۵۱ ب ۷۳۶-۷۳۹)، (ص ۱۵۲ ب ۷۴۶-۷۴۷)، (ص ۱۵۶ ب ۸۰۹-۸۱۰)، (ص ۱۶۱ ب ۹۱۳-۹۱۴)، (ص ۱۶۳ ب ۹۴۲-۹۴۳) و (ص ۱۶۱ ب ۹۰۵-۹۰۸) و (ص ۱۴۵ ب ۶۳۹-۶۴۰)

۳- جنگ میان سپاه کاموس و سپاه رستم در می‌گیرد؛ در این جنگ کاموس با طوس و گیو می‌جنگد و آنها را شکست می‌دهد. اشکبوس نیز با رهام می‌جنگد و او را شکست می‌دهد. (برت)

به ایران خروش آمد از دیدگاه

درفش سپهبد گو پیلتن
 و ز آن روی گیتی ز توران سپاه
 سپهبد سواری چو یك لخت كوه
 كزین روی تنگ اندر آمد سپاه
 پدید آمد اندر سر انجمن
 هوا گشت برسان ابر سیاه
 زمین گشته از نعل اسپش ستوه

(ص ۱۷۰ بب ۱۰۶۹-۱۰۷۲)

و ابیات (ص ۱۸۲ بب ۱۲۷۴-۱۲۷۶) و (ص ۱۷۲ بب ۱۱۰۶-۱۱۱۰)

- رستم به جنگ با اشکبوس می رود و او را می کشد سپس به دلیل کشته شدن الوا به دست کاموس با دلی پردرد و کین به جنگ با کاموس می رود، او را به بند می کشد و میان سپاه ایران می آورد، ایرانیان نیز او را با نیزه چاك چاك می کنند و بدین ترتیب کاموس به سزای اعمالش و تباهی که به سپاه ایران رسانده بود، می رسد. (ق ۲)
 کمان را بمالید رستم به جنگ

بزد بر بر و سینۀ اشکبوس

کشانی هم اندر زمان جان بداد

نگه کرد یك تیر دیگر خدنگ

سپهر آن زمان دست او داد بوس

چنان شد که گفתי ز مادر نژاد

(ص ۱۷۵ بب ۱۳۰۵-۱۳۰۷)

و ابیات (ص ۱۹۳ بب ۱۴۵۸-۱۴۵۹)، (ص ۱۹۴ بب ۱۴۷۲-۱۴۷۳)،

(ص ۱۹۴ بب ۱۴۶۲-۱۴۶) و (ص ۱۹۲ بب ۱۴۳۹-۱۴۴۱)

۵- سپاه توران به خاطر وجود رستم ترسان و نگران می شوند. (تث)
 کشانی و شکنی و گردان بلخ

همه يك به ديگر نهادند روی
 چه مردست و این مرد را نام چیست؟
 ز کاموس شان تیره شد روز و تلخ
 که این پرهنر مرد پر خاشجوی،
 هم‌آورد او در جهان مرد کیست؟

(ص ۱۹۵ ب ۱۴۷۵-۱۴۷۷)

۷- پیرفت های فرعی:

۱-۷ رزم ارژنگ با طوس:

۱- سپاه طوس آماده و میبای جنگ هستند و صف آرای کرده‌اند. (تا)
 بیاراست لشکر سپهدار طوس
 دو رویه سپاه اندر آمد چو کوه
 به هامون کشیدند پیلان کوس
 سواران ترکان و ایران گروه

(ص ۱۱۵ ب ۱۵۷ و ۱۵۸)

۲- ارژنگ، پهلوان تورانی، از ایران حریف می‌طلبد. (ق ۱)

یکی نامداری بد ارژنگ نام
 برانگیخت از دشت آورد گرد
 به ابر اندر آورده از جنگ نام
 از ایرانیان جست جنگ و نبرد

(ص ۱۱۶ ب ۱۷۲ - ۱۷۳)

۳- ارژنگ با طوس می‌جنگد. این جنگ هم تن به تن است و هم جنگ لفظی. (بت)

بدو گفت: ارژنگ جنگی منم
 کنون خاك را از تو جوشان کنم
 سرافراز شیر درنگی منم
 به آوردگه بر سر افشان کنم



(ص ۱۱۶ ب ۱۷۶-۱۷۷)

۴- طوس او را می کشد. (ق ۲)
بزد بر سر و ترک آن نامدار
تو گفתי تنش سر نیاورد بار

(ص ۱۱۶ ب ۱۸۰)

۵- پیران و سپاه توران غمگین می شوند. (تث)
غمی گشت پیران و توران سپاه
ز گردان تهی ماند آرامگاه

(ص ۱۱۶ ب ۱۸۲)

۴- هومان شکست می خورد و به سمت سپاه توران باز می گردد. (ق ۲)
پیرفت های جنگ اشکبوس با رهام، جنگ اشکبوس با رستم، جنگ الوا با کاموس
، جنگ کاموس با رستم، جنگ کاموس با گیو و طوس و جنگ ارژنگ با طوس
الگوی شبیه به جنگ هومان با طوس دارند. به این شکل:

۱- تعادل: دو سپاه آماده جنگ هستند.

۲- نیرویی که تعادل را بر هم می زند: شخصی از سپاه دشمن حریف می طلبد یا به جنگ
با شخصی از سپاه مقابل می آید.

۳- از میان رفتن تعادل: جنگ میان دو تن یا سه تن - دو نفر با یک نفر - در می گیرد
که این جنگ با مناظره دو حریف جنگی آغاز و به جنگ تن به تن می رسد.

۴- نیرویی که تعادل را باز می گرداند: یکی از طرفین کشته یا شکست می خورد.

۵- تعادل ثانوی: طرف یا دو نفر شکست خورده غمگین و سوگوار هستند و جنگ
مدتی متوقف می ماند.

۲-۷ پیرفت جادوی بازور

۱- بعد از شکست هومان از طوس، جنگ به مدت یک روز متوقف است. (تا)

۲- فردای آن روز جنگ سختی در می‌گیرد. پیران از بازور جادوگر می‌خواهد که سپاه ایران را افسون کند. (ق ۱)
 چو بر زد سر از چنگِ خرچنگِ شید
 تمیره بر آمد زهر دو سرای
 جهان گشت چون روی رومی سپید،
 جهان شد پر از ناله ی کرّه نای

(ص ۱۲۳ ب ۲۸۸ - ۲۸۹)

و ابیات (ص ۱۲۷ ب ۳۵۱ - ۳۵۴).

- بازور بر سر سپاه ایران برف و سرما و باد می‌فرستد، سپاه ایران توان جنگ از دست می‌دهند، بسیاری از آنها کشته می‌شوند. (برت)
 چو بازور بر کوه شد در زمان
 همه دست نیزه گزاران ز کار
 بر آمد یکی برف و باد دمان
 فرو ماند از برف و از کارزار

(ص ۱۲۷ ب ۳۵۶ و ۳۵۷)

۴- طوس و سپاهیان از خداوند یاری می‌طلبند، شخصی دانش پژوه محلّ جادوگر را نشان می‌دهد، رهّام جادوگر را از بین می‌برد و برف و سرما تمام می‌شود. (ق ۲)
 سپهدار و گردنکشان آن زمان
 که ای برتر از دانش و هوش و رای
 گرفتند زاری سوی آسمان
 نه بر جای و در جای و نه زیر جای

(ص ۱۲۸ ب ۳۶۷ - ۳۶۸)

و (ص ۱۲۹ ب ۳۷۸ - ۳۸۰) و (ص ۱۲۸ ب ۳۷۳ - ۳۷۴)

۵- سپاه ایران و سرداران سوگوار کشته شدگان و شکست خورده به کوه هماون می‌گریزند و از آن بدبختی که به آنها رسیده است درمانده و عاجزانند. (نث)

سپه بر نشست و بنه بر نهاد
 چو خورشید تابنده بنمود تاج
 همانا که فرسنگ ده رفته بود
 بدینسان همی رفت روز و شبان
 وز آن کشتگان کرد بسیار یاد
 بگسترد کافور بر تخت ساج،
 بداندیش از ماندگی خفته بود
 پر از غم دل و ناچریده لبان

(ص ۱۳۳ بب ۴۵۰-۴۵۳)

۳-۷ پیرفت شبیخون ایرانیان بر تورانیان:
 ۱- سپاه ایران در کوه هماون مخفی هستند و طوس سپاه را آماده جنگ می کند از
 طرفی سپاه توران از گریختن سپاه ایران، به جشن مشغول هستند. (تا)
 همه خستگان را سوی دز کشید
 چنین گفت کین کوه سر خان ماست
 از آسودگان لشکری برگزید
 بیاید کنون خویشتن کرد راست

(ص ۱۳۴ بب ۴۶۱-۴۶۲)

۲- تورانیان از محل اختفا سپاه ایران در کوه هماون آگاه می شوند پس پیران لشکری
 به سوی کوه هماون روانه می کند. (ق ۱)
 بنزدیک پیران آمد ز راه
 که ایشان به کوه هماون برند
 به هومان بفرمود پیران که زود
 ببر چند باید ز لشکر سوار
 بدو آگهی داد از ایران سپاه
 همه بسته بر پیش راه گزند

عنان و رکیبت ببايد بسود
ز گردان گردنکش نامدار

(ص ۱۳۶ ب ۵۰۲-۵۰۵)

۳- سپاه توران به دستور پیران تمام راهها را بر سپاه ایران می‌بندند تا سپاه ایران از روی گرسنگی به زنهار نزد سپاه توران آیند. (برت)
چو بشنید پیران، زهر سو سپاه
فرستاد و بر کوه بگرفت راه

(ص ۱۳۹ ب ۵۵۱)

۴- طوس، گیو و رهام بر سپاه توران شبیخون می‌زنند و بسیاری از آنها را می‌کشند.
(ق ۲)

طوس و گیو و رهام و چندی سران
به سوی سپهدار پیران شدند
نهادند بر یال گرز گران
چو آتش به قلب سپه برزدند

(ص ۱۴۱ ب ۵۷۱ و ۵۷۲)

و (ص ۱۴۱ ب ۵۸۱-۵۸۳)

۵- ایرانیان در محاصره تورانیان هستند. (تث)
سه جنگاور و خوار مایه سپاه
بماندند به میان آن رزمگاه

(ص ۱۴۳ ب ۶۰۱)

۴- ۷ پیرفت خواب دیدن طوس:
۱- سپاه طوس عاجز و درمانده از جنگ است. (تا)
هوا قیرگون و زمین آبنوس
برفتند گردان بر آوای اوی
ز گردان نبد نیزه و ریگ سوار

همی آمد از دشت آوای طوس
 ز خون بود هر جای بردشت جوی
 همه گرزور بود و شمشیردار

(ص ۱۴۳ بب ۶۱۱-۶۱۳)

۲- طوس به کیخسرو نامه‌ای می‌نویسد و از او می‌خواهد که رستم به یاری‌اش بیاید.
 (ق ۱)

چو نامه به نزدیک خسرو رسد
 به یاری بیاید گو پیلتن
 به دلش اندرون آتشی نو رسد
 ز شیران یکی نامدار انجمن

(ص ۱۴۴ بب ۶۲۰-۶۲۱)

۳- رستم سپاهی به سپهبدی فریبرز به سمت کوه همان‌روانه می‌کند. (برت)

تهدمتن زمین را ببوسید و گفت
 سران را سراندر شتاب آوریم
 سپه را درم دادن آغاز کرد
 فریبرز را گفت: برکش پگاه
 که با من عنان و رکیب است جفت
 مبادا که آرام و خواب آوریم
 به دشت آمد و رزم را ساز کرد
 سپاه اندر آور به پیش سپاه

(ص ۱۴۸ بب ۶۸۴-۶۸۷)

۴- طوس، سیاوش را در خواب می‌بیند که به او مژده پیروزی می‌دهد. (ق ۲)
 شبی داغ دل پر ز تیمار طوس

چنان دید روشن روانش به خواب
 بر شمع رخشان یکی تخت عاج
 لبان پر زخنده، زبان چربگوی
 که ایرانیان را هم ایدر بدار
 به خواب اندر آمد گه زخم کوس
 که رخشنده شمعی بر آمد ز آب
 سیاوش بر آن تخت با فرّ و تاج
 سوی طوس کردی چو خورشید روی
 که پیروز گردی تو در کارزار

(ص ۱۴۹ ب ۶۹۶-۷۰۰)

۵- طوس شاد و امیدوار می شود. (تث)
 ز خواب اندر آمد، شده شاد دل
 ز درد و غمان گشته آزاد دل

(ص ۱۴۹ ب ۷۰۳)

۸- گزاره های روایی

۸-۱ گزاره های وصفی:

کیخسرو شاه ایران زمین است. (شرایط) رستم پهلوان است. (کیفیت) طوس سپهبد سپاه ایران است. (شرایط) پیران وزیر افراسیاب و سپهبد سپاه توران است. (شرایط) حیلہ گر و پرفریب است. (کیفیت) کیخسرو از شکست طوس و سپاهش و کشته شدن فرود، برادرش، خشمگین است. (وضعیت) سپاه ایران از شکست در برابر ایرانیان، پشیمان و غمگین هستند. (وضعیت) سپاه ایران در کوه هماون، عاجز و درمانده و شکست خورده در محاصره

تورانیان هستند. (وضعیت) سپاه توران ترسان و نگران است. (وضعیت) سپاه طوس آماده و مهیای جنگ است. (وضعیت) ایرانیان سوگوار کشته شدگان هستند. (وضعیت).

تورانیان از شکست و گریختن ایرانیان شاد هستند. (وضعیت). طوس شاد و امیدوار می‌شود. (وضعیت). پیران از آمدن رستم ترسان و نگران است. (وضعیت). خاقان و سپاه توران بعد شناخت رستم و کشته شدن کاموس از ادامه نبرد نگران می‌شوند. (وضعیت) ۲-۸ گزاره‌های فعلی:

کیخسرو سپاه در اختیار طوس قرار می‌دهد. (تغییر). افراسیاب نیز سپاه در اختیار پیران قرار می‌دهد. (تغییر). ارژنگ و هومان با طوس می‌جنگند. (تغییر). هر دو شکست می‌خورند. (مجازات). سپاه ایران و توران با هم می‌جنگند. (تغییر). تورانیان برای پیروزی از جادو استفاده می‌کنند. (تخلف). بازور جادوگر سپاه ایران را افسون می‌کند، برف و سرما و باد بر سر آنها می‌فرستد. (تخلف). طوس و سپاهیان به درگاه خدا دعا می‌کنند. (تغییر). رهام جادوگر را از بین می‌برد. (مجازات). ایرانیان شکست می‌خورند و به کوه هماون پناه می‌برند. (مجازات). تورانیان از محل سپاه ایران آگاه می‌شوند. (تغییر). تورانیان تمام راهها را بر سپاه ایران می‌بندند. (تغییر). طوس به کیخسرو نامه‌ای می‌فرستد. (تغییر). طوس خواب سیاوش را می‌بیند. (تغییر). کیخسرو رستم را به یاری سپاه ایران می‌فرستد. (تغییر). افراسیاب خاقان و کاموس کشانی را به سوی سپاه توران می‌فرستد. (تغییر). کاموس با گیو می‌جنگد. (تغییر). گیو زخمی می‌شود. (مجازات). طوس به یاری او می‌رود. (تغییر). و با کاموس می‌جنگد. (تغییر). هر دو شکست می‌خورند. (مجازات). رستم اشکبوس را می‌کشد و کاموس را به بند می‌کشد. (مجازات).

۹- اپیزودهای روایی:

۹-۱ اپیزود وضعیت (۱):

طوس و سپاه ایران از شکست در برابر تورانیان و کشته شدن فرود، برادر کیخسرو، سوگوار و پشیمانند و کیخسرو نیز از دست آنها خشمگین است

۹-۲ اپیزود وضعیت (۲):

پس از رفتن رستم به یاری سپاه طوس و شکست دادن اشکبوس و به بند کشیدن

کاموس، وضعیت متعادل می‌شود و ایرانیان به پیروزی نسبی در مقابل تورانیان می‌رسند.
۳-۹ پیزود گذر:

کیخسرو به وساطت رستم طوس و سپاهیان را می‌بخشد و سپاهی در اختیار طوس می‌گذارد تا به جنگ دوباره با تورانیان رود. طوس، پیران (وزیر افراسیاب) را از لشکرکشی خود به رود شهد آگاه می‌کند. افراسیاب نیز سپاهی در اختیار پیران قرار می‌دهد. بدین ترتیب هر دو سپاه جنگ سختی را می‌آغازند. پیران از بازور جادوگر می‌خواهد که ایرانیان را افسون کند، او نیز باد و برف و سرما بر سر ایرانیان می‌فرستد بدین ترتیب ایرانیان قدرت مبارزه را از دست می‌دهند و بسیاری از آنها کشته می‌شوند. در نهایت با وجود اینکه رهام جادوگر را می‌کشد به دلیل اینکه عده زیادی از آنها کشته شدند عاجز و درمانده و سوگوار به کوه هماون می‌گریزند. تورانیان از محل اختفای آنها آگاه می‌شوند بنابراین تمام راهها را بر آنها می‌بندند تا از گرسنگی به تورانیان پناه برند.

ایرانیان به آنها شیخون می‌زنند اما در نهایت به محاصره تورانیان در می‌آیند و تورانیان راه گریز را بر آنها می‌بندند پس طوس نامه‌ای به کیخسرو می‌نویسد و یاری می‌طلبد. رستم با سپاهی به سپهبدی فریبرز به یاری آنها می‌شتابد. از طرفی افراسیاب نیز خاقان چین و کاموس کوشانی را با سپاهی عظیم به سوی سپاه ایران می‌فرستد. جنگ میان دو سپاه در می‌گیرد و پس از رزم‌های پی در پی میان سران دو سپاه در نهایت رستم با کشتن اشکبوس و به بند کشیدن کاموس کوشانی، پیروزی را به ایرانیان پس از شکست و تباهی بسیار باز می‌گرداند.

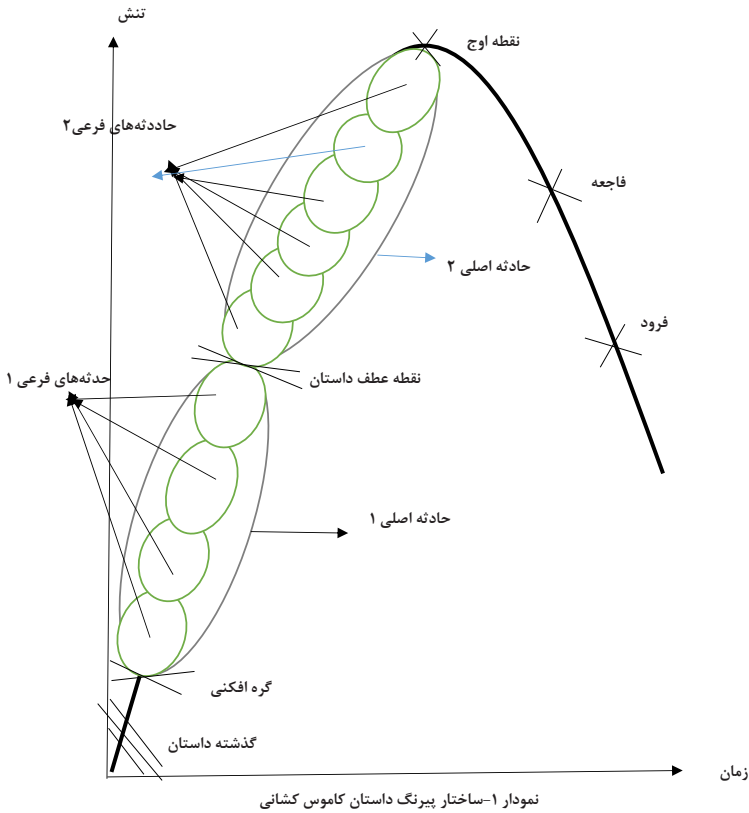
۱۰- نتیجه‌گیری طرح داستان کاموس کوشانی:

حوادث داستان کاموس کوشانی بر اساس زمان خطی داستان، یکی پس از دیگری، در امتداد زمان به وقوع می‌پیوندند. طرح داستان مبتنی بر روابط علی و انگیزه مندی کنش‌های شخصیتهاست که آن را استحکام می‌بخشد. همچنین داستان از دو پیرفت اصلی یا سلسله اصلی و ده پیرفت فرعی تشکیل شده است که حوادث آن به شکل

حلقه‌های زنجیر به دنبال یکدیگر آمده‌اند و تقسیم‌بندی پیرفت‌ها به فرعی و اصلی برای تحلیل بهتر داستان است؛ به این معنی نیست که پیرفت‌های فرعی به صورت درونه‌گیری داخل پی‌رفت اصلی قرار داشته باشند. بنابراین در طرح داستان چنین وضعیتی را شاهدیم:

تعادل اولیه به هم خوردن تعادل و وضعیت ناپایدار تعادل مجدد (وضعیت پایدار تازه‌ای که شکل می‌گیرد). اکثر داستان‌های شاهنامه دارای چنین ساختاری‌اند. این داستان- و تمام داستان‌های شاهنامه پیرنگی بسته دارند و از روابط علی و معلولی تبعیت می‌کنند.

حوادث یکی از پس دیگری به وجود می‌آیند و به نتیجه‌ای قطعی و حتمی می‌رسند. پس این داستان توالی زنجیره‌ای دارد؛ کنش‌ها و واکنش‌های شخصیت‌ها به صورت زنجیره‌ای ادامه می‌یابند تا قهرمان داستان وظیفه‌اش را به انجام برساند. در آغاز تعادل وجود دارد اما با کنش و واکنش شخصیت‌ها تعادل به هم می‌خورد. در این قسمت روایت داستانی (وضعیت نامتعادل) شخصیت‌های محوری داستان آزمون می‌شوند همچنان که طوس و گیو و گودرز با کشته شدن بسیاری از سپاهیان آزمون شدند و پس از پشت سر گذاشتن حوادث و با اقدام قهرمان اصلی داستان، رستم، این تعادل دوباره برقرار می‌شود و داستان به پایان می‌رسد. به طور کلی می‌توان طرح این داستان را بر اساس پیرفت‌های اصلی به صورت نمودار زیر نمایش داد:



نمودار فوق برگرفته از نمودار سنتی است که منتقد آلمانی گوستاو فریتاک برای پیرنگ ارائه کرد.

(نک، مارتین، ۱۳۸۲: ۵۷)

نمودار ۱- ساختار پیرنگ داستان کاموس کشانی

گذشته داستان: سپاه طوس سوگوار و پشیمان از شکست در برابر سپاه توران و کشته شدن، فرود، برادر کیخسرو هستند.

گره افکنی: نخستین عامل در شکل‌گیری تنش است که در قالب عمل داستانی، گفتگوی شخصیتها جریان می‌یابد. در این داستان گره‌افکنی زمانی اتفاق می‌افتد که کیخسرو طوس و سپاهیان را می‌بخشد و سپاه در اختیار طوس قرار می‌دهد تا به جنگ



دوباره با سپاه پیران رود.

تنش (حادثه): هر يك از وقایع داستان، حادثه یا تنش است. طرح داستان رشته‌ای است از وقایع مربوط به هم به طوری که علیت در هر حادثه رعایت شده باشد حوادث به هم می‌پیوندند تا جایی که بحران عمده داستان یا نقطه عطف داستان پیش می‌آید و با شدیدتر شدن آن، نقطه اوج به وجود می‌آید.

حادثه اصلی (۱): سپاه توران با استفاده از جادو بر ایرانیان پیروز می‌شوند و بسیاری از ایرانیان را می‌کشند.

حوادث فرعی ۱: رزم ارژنگ با طوس، طوس با هومان، جادوی بازور، شبیخون ایرانیان بر تورانیان

حادثه اصلی (۲): رستم با اشکبوس می‌جنگد و او را می‌کشد سپس با کاموس کشانی می‌جنگد و او را به بند می‌کشد. حوادث فرعی ۲: خواب دیدن طوس سیاوش را، رزم کاموس با گیو و طوس، اشکبوس با رهام، اشکبوس با رستم، الوا با کاموس و کاموس با رستم.

نقطه عطف داستان: رستم به یاری سپاه شکست خورده طوس می‌آید.

نقطه اوج: حوادث داستان به هم می‌پیوندند تا جایی که بحران عمده داستان اتفاق می‌افتد و از این پس خواننده می‌تواند فاجعه داستان را حدس بزند. در این داستان نقطه اوج زمانی است که رستم کاموس کشانی را به بند می‌کشد و به میان سپاه ایران می‌آورد و سپاه ایران او را با شمشیر چاک چاک و غرقه در خون می‌کنند.

فاجعه: نقطه پس از اوج در داستان است که در يك سیر نزولی اتفاق می‌افتد که خوشایند و گاه ناخوشایند است. در این داستان فاجعه، خوشحالی و پیروزی نسبی سپاه ایران است.

فرود: وضعیت متعادل ثانوی: سرداران سپاه خاقان به خاطر وجود پهلوانی مانند رستم هراسان و نگران از ادامه جنگ می‌شوند.

این داستان دارای پیرنگ ساده است و در عین حال از حوادث ساده برخوردار است؛ کشمکشهای داستان اغلب بیرونی هستند بدین معنی که یا در قالب جنگ و در قالب

گفتگوهای شخصیتها با یکدیگر نمود می‌یابند و حدیث نفس که نمودی از کشمکشهای درونی است در این داستان فقط شش مورد وجود دارد. شایان ذکر است که وضعیت متعادل که پس از سلسله حوادث داستان به وجود می‌آید نسبی است و گره‌گشایی رخ نمی‌دهد. زیرا داستان کاموس کشانی از سلسله داستانهای مربوط به پادشاهی کیخسرو و جنگهای پی‌درپی میان ایران و توران به خونخواهی سیاوش است و گره‌گشایی نهایی مربوط به انتهای پادشاهی کیخسرو و پیروزی نهایی ایرانیان بر تورانیان و یکی شدن ایران و توران به پادشاهی کیخسرو است.



فهرست منابع و مآخذ :

- احمدی ، بابک (۱۳۷۰) ، ساختار و تأویل متن ، تهران : امیرکبیر.
- اخوت ، احمد (۱۳۷۱) ، دستور زبان داستان ، تهران : فردا .
- امامی، نصرآ.. (۱۳۸۵) ، مبانی و روش های نقد ادبی، تهران: جامی.
- اسکولز ، رابرت (۱۳۷۹) ، درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات ، ترجمه فرزانة طاهری تهران : آگه.
- پراپ ، ولادمیر (۱۳۶۸) ، ریخت شناسی قصه های پریان ، ترجمه فریدون بدره ای ، تهران : مرکز .
- تایسن ، لوئیس (۱۳۸۷) ، نظریه های نقد ادبی معاصر ، ترجمه مازیار حسین زاده و فاطمه حسینی ، تهران : نگاه امروز.
- تو دوروف ، تزوتان (۱۳۸۲) ، بو طیفقای ساختارگرا ، ترجمه محمد نبوی ، تهران : آگه .
- حمیدیان ، سعید (چاپ سوم ۱۳۸۷) ، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی ، تهران : ناهید .
- سلدون ، رامان (۱۳۷۲) ، راهنمای نظریه ادبی معاصر ، ترجمه عباس مخبر ، تهران : هما .
- سید حسینی، رضا (۱۳۸۴) مکتب های ادبی، جلد ۲، تهران: نگاه.
- فاستر ، ادوارد مورگان (۱۳۸۴) ، جنبه های رمان ، ترجمه ابراهیم یونسی ، تهران : نگاه .
- فردوسی ، ابوالقاسم (۱۳۸۶) ، شاهنامه ، تصبیح جلال خالقی مطلق ، تهران : مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. مارتین ، والاس (۱۳۸۳) ، نظری های روایت ، ترجمه محمد شهباز ، تهران: هرمس.
- مکاریک، ایرناریما (۱۳۸۴)، دانش نامه نظریه تدبلی معاصر، ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- میرصادقی، جمال (۱۳۹۲) ، عناصر داستان ، تهران : سخن .